

معصومیت اقتصادی از دست رفته

Posted on ۱۴۰۰/۰۲/۲۱



فرشاد پرویزیان

عضو انجمن اقتصاددانان ایران

معصومیت از دست رفته نام مجموعه تلویزیونی به کارگردانی داوود میرباقری است که محرم سال 1382 از سیمای جمهوری اسلامی ایران، پخش شد. در این مجموعه، شوذب که عمری از یاران امیرالمومنین (ع) بود، به خزانه‌داری کوفه یعنی خزانه‌داری امویان منصوب می‌شود. شوذب میان عشق دو زن مردد می‌ماند؛ ماریای نصرانی که پس از مرگ مادر به دیر سپرده و راهبه شده است و حمیرای یهودی. ماریا خاطرات روزهای کودکی و کمک‌های علی(ع) در دوران فقر را به یاد دارد و از همان روزها شیفته مرام و مردانگی او شده است. حمیرا نقطه مقابل ماریاست، مدام شوذب را به طمع مال و قدرت بیشتر وسوسه می‌کند تا خود را در دستگاه خلافت امویان جا کند. شوذب بر سر دوراهی سعادت و شقاوت مانده است. داستان شوذب را گوشه ذهن خود نگه دارید تا دوباره به آن برگردم.

اخیرا دکتر محمد مهدی بهکیش استاد فرهیخته و صاحب‌سبک اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی که کلاس اقتصاد ایران وی در دوره کارشناسی ارشد به‌شدت مورد علاقه دانشجویان و زبانزد دانشکده‌های اقتصاد بود، در یادداشتی کوتاه نوشت: «سال‌های تدریس، همیشه به سرنوشت جوانانی فکر می‌کردم که در رشته اقتصاد ثبت‌نام کرده بودند و در کنار دروس خود با ذوق و علاقه، مسائل روز را دنبال می‌کردند ولی هنگام اتمام تحصیل، نمی‌دانستند دنبال چه شغلی بگردند. مدتی سرگردان می‌شدند، برخی از آنان به دانشکده برمی‌گشتند تا ادامه تحصیل دهند. بخش عمده‌ای از اقتصادخوانده‌ها مجبورند به کارهای تا حدی مرتبط چون حسابداری و بخش دیگری به کارهای غیرمرتبط مشغول شوند؛ مابقی یا پیگیر تحصیل در سطح ارشد یا دکترا می‌شوند یا به دیگر

کشورها مهاجرت می‌کنند یا بیکار می‌مانند. »

نکته حساس و مورد توجه من به این نوشته دکتر بهکیش این است که ایشان را در مقام اجرای تخصصی‌ترین مشاغل اقتصادی یعنی اتاق بازرگانی، اتاق بین‌الملل و اتاق مشترک ایران و ایتالیا نیز می‌شناسم و باید پرسید چرا دکتر بهکیش نیز نتوانست حداقل دانشجویان برجسته خود را به فعالیت اقتصادی و مشاوره تجاری برانگیزاند.

وی در این باره اینگونه توضیح داده است که: «من که در کنار دانشگاه تجربه گسترده‌ای در فضای کسب‌وکار (در اتاق‌های بازرگانی) دارم، شاهد بودم بخش خصوصی عموماً خریدار خدمات کارشناسان اقتصادی در سطحی محدود بود و هر گاه از آنان سوال می‌شد که چرا این‌چنین بی‌اعتنا به کارشناس اقتصادی هستید، می‌گفتند در فضای اقتصاد دولتی و سیاسی، کارشناس اقتصادی نمی‌تواند به فرآیند بهبود کسب‌وکار کمک کند.»

این استاد در نهایت از خود می‌پرسد: «در این روزها که با فراغ حال بیشتر به گذشته فکر می‌کنم تعجب می‌کنم که چرا نتوانستیم به سیاست‌گذاران بقبولانیم فضای رقابتی باعث رشد خلاقیت‌ها می‌شود و فضای اقتصاد دولتی نابودکننده خلاقیت‌ها است.»

نوشته دکتر بهکیش مرا برآن داشت تا از استادان دانشکده‌های اقتصاد بپرسم:

1- چه میزان مسایل واقعی اقتصاد کلان و راه‌های کاربردی آن را آموزش می‌دهید؟ هنوز هستند مدرسانی که مفهوم نرخ بهره واقعی منفی و رابطه ساده فیشر و یا حتی مفهوم سرعت گردش در رابطه ساده مقداری پول را درک نکرده‌اند و در شرایط تورمی، باز در پی پولی کردن اقتصادند.

2- آیا آداب مداخله‌گری در اقتصاد و چگونگی ایجاد تغییر و محاسبه آثار آن بر متغیرهای واقعی و حصول نتایج دلخواه را به دانشجویان آموزش می‌دهید؟

3- نهادهای مکمل، اتاق‌های فکر، شرکت‌های مشاوره و دفاتر ارتباط با صنعت شما کجاست؟

4- چرا به جای نظام ارتقاء شغلی فعلی اساتید که مبتنی بر انتشار مقاله یعنی عملاً اجبار دانشجویان به نگارش مقاله و درج نام استاد در کنار دانشجویان است همانند رویه اصولی همه دانشگاه‌های پیشرفته، در پی جذب پروژه‌های عملی از بخش واقعی اقتصاد و جذب بودجه برای پذیرش و بورس دانشجویان و حل مشکلات ارجاع‌شده در چارچوب تحقیقات در تحصیلات تکمیلی نیستید؟

5- دانشجوی اقتصاد خرد، شاید مفهوم تخصیص بهینه را درک کند اما مسأله شناخت دقیق از مسأله بهینه‌سازی مصرف شخصی خودش را از کجا یاد بگیرد؟ چرا به او یاد نمی‌دهید زنجیره گسترده تأمین فعالیت‌های اقتصاد چیست و چگونه باید پس‌انداز و سرمایه‌گذاری کند و مدیریت مالی منابعش را انجام دهد؟ چرا دانشجویان اقتصاد راهکارهای بودجه بندی عملی درآمدهایشان را یاد نمی‌گیرند؟ چرا دانشجوی اقتصاد مدل‌سازی کسب‌وکارها یاد نمی‌گیرد و چگونگی کارکرد کسب و کارها را درک نمی‌کند؟

6- چرا دانشجویان اقتصاد با علوم داده‌پردازی و داده‌کاوی و هوش مصنوعی و یادگیری ماشین بیگانه‌اند؟

7- چرا دانشجویان اقتصاد علت خواندن این‌همه ریاضی و آمار را نمی‌دانند و البته هنگام نوشتن پایان‌نامه ارشد در پله‌های نخست کار با نرم‌افزارها، پاشکسته می‌شوند؟

8- و سوال بسیار اساسی: چرا مطالعه و درس و تحقیق از متون و کتب مرجع به جزوات خلاصه‌شده، بی‌محتوا، بی‌سروته و با تاسف بسیار در برخی مثلاً دانشگاه‌ها، به تعدادی سوال و پاسخ از پیش‌تعیین‌شده و بدون لزوم حضور در کلاس و شاید هم احتمالاً گرفتن نمره تضمینی رسیده و تا این حد سخیف شده است؟ البته این سوال را در سطرهای بعدی بیشتر واکاوی می‌کنم.

بر این اساس باید پرسید علم اقتصاد مظلوم است یا دانشجویان اقتصاد در ایران که خوب آموزش نمی‌بینند و عنوان شغلی کارشناس اقتصاد یا اقتصاددان در کشور دیده نشده است.

پاسخ بی‌نیازی مراکز اقتصادی به کارشناسان اقتصاد بسیار روشن است: اقتصاد رانتهی بیش از علم اقتصاد، به راه‌های رانت‌جویی نیاز دارد که معمولاً استادان نه بلد هستند و نه آموزش می‌دهند (البته شاید برخی بلد باشند و آموزش بدهند وگرنه این‌همه رانت‌خوار حرفه‌ای و آموزش دیده از کجا آمدند؟). موضوع پیچیده نیست، کافی است در باره دلار ۴۲۰۰ تومانی فکر کنید.

این سوالات مورد استقبال دکتر بهکیش قرار گرفت و برایم نوشت: «سوالات اکثراً بجا و اصولی است. نقد کردن همیشه راهگشا است.»

دکتر تیمور رحمانی از دانشگاه تهران پیام داد: «علم اقتصاد فاقد آزمایشگاه است اما نحوه اداره اقتصاد و سیاست‌های اقتصادی کشور، نقش آزمایشگاهی را بازی می‌کند که دانشجوی ایرانی را مانند شیمی صاحب آزمایشگاه کرده است.»

دکتر امام‌وردی گفت: «اقتصاد علم است و باید در ساحت علم بررسی شود که هم از ابزار ریاضی، مانند فیزیک بهره‌مند است و هم مرتبط با مسائل و علوم اجتماعی و اگرچه معمولاً افراد غیر متخصص در باره علم فیزیک نظر تخصصی نمی‌دهند اما در حوزه اقتصاد هرکسی خود را مجاز به نظر دادن می‌داند و اگر علمای اقتصاد نیز همانند بسیاری از مشاغل و علوم برای خود انجمن صنفی مانند انواع نظام‌های مهندسی و پزشکی و حسابداری و ... تاسیس می‌کردند احتمالاً از این رشته و دانشجویان و مشاغل مرتبط، بیشتر حمایت می‌شد.» او البته به شرکت‌های مشاور اقتصادی دارای مجوز از سازمان برنامه نیز اشاره کرد که صاحبان این مجوز و شرکت‌ها در بسیاری موارد نیز اقتصادخوانده نیستند.

دکتر حامد قدوسی، استاد اقتصاد خرد کاربردی دانشگاه استیونس در نیوجرسی آمریکا برایم نوشت: «در آمریکا و اروپا اکثریت شغل‌ها در حوزه‌های «اقتصاد خرد» و «اقتصادسنجی کاربردی» است و اقتصاد کلان برعکس ایران، سهم خیلی کمی از بازار کار را دارد. در حالی که بحث «توسعه» و «تورم» سال‌ها خیلی داغ در جریان است. دانشجوی اقتصاد در بسیاری کشورها در حوزه اقتصاد محیط‌زیست یا حمل و نقل یا شهری یا تجارت و تحلیل داده، درس برداشته تا بتوانند در بنگاه‌ها مشغول شوند.» و دکتر علوی راد یادداشت مرا به دانشجویانش با این عنوان توصیه کرد که: «سخت از آنان دفاع می‌کند.»

مجموعه سخنان اساتید برآن داشت مجدد و با صراحت بیشتر بپرسم که:

9- در ابتدای دبیرستان به دانش‌آموزانی که چندان هم معلوم نیست از ضریب هوشی کمتری برخوردار باشند، به علت نمرات کمتر دروس ریاضی و علوم، انگ نامناسب زده و رشته‌های انسانی را توصیه و اجبار کرده و باورشان می‌دهند درک علوم بویژه ریاضی را ندارند. کسی تا بحال جرات کرده از این حضرات بپرسد متر و معیارشان چقدر دقیق است؟ چرا عمر دانش‌آموز را با اسم ناتوان به تاراج می‌دهید؟

10- دانش‌آموزان انسانی می‌پذیرند بهره هوشی ریاضی و مسائل اساسی ندارند و شاید اصلاً صلاحیت رفتاری هم ندارند و در ذات خود، نوعی خلاف کارند. انصاف بدهید، جز این مفهوم به آنان نگاه کرده اید؟

11- همین دانش‌آموزان در دانشگاه، رشته‌های بی ارزش از نظر شما، یعنی علوم انسانی را انتخاب می‌کنند و جالب این که سرنوشت اداره خود و جامعه‌تان یعنی مدیریت و اقتصاد و قضاوت و حساب و کتاب و علم‌الاجتماع و حتی روان خود را به همین گروه خلافاً بدون ضریب هوشی می‌سپارید.

12- بداقبال‌تر دانش‌آموزان رشته ریاضی، با رتبه خراب در کنکور را با خجالت روانه رشته اقتصاد نظری می‌کنید و اینان نیز در حسرت مهندسی می‌مانند.

13- عده‌ای یا راهی تجارت می‌شوند یا راهی بانک و امورات حسابداری و در همان سال‌های اولیه کار درک می‌کنند مشکل اساسی بلد بودن ریاضی پیشرفته نیست بلکه باید رانت‌جویی و رانت‌خواری بدانند.

14- احتمالاً آنان که در ریاضی قوی‌ترند راهی تحصیلات تکمیلی و در مقاطع بعدی متوجه فضای رانتهی می‌شوند.

15- رانت زیبا نیست؟ می‌گویم اقتصاد با حاکمیت حداقل ۸۰ درصدی دولت و بنگاه‌های عمومی. در فضای اقتصاد دولتی و مقسم رانت وابسته به نفت، فرمول‌های اقتصاد و رقابت و اساسا توان تولید، جایگاهی ندارد و همه اقتصاد خوانده‌ها معطل می‌مانند که چه کنند.

شاید همین دلیل استقبال فضای دانشکده‌های اقتصاد از مفاهیم اقتصاد کلان باشد و در فضای رانت، شرکت‌ها بیش از اقتصاد خرد کاربردی، نیازمند تعامل با بخش دولتی هستند.

نه استادان رانت‌خواری تدریس کرده‌اند که مغایر با مفاهیم اقتصاد رقابتی است (به‌جز مصادیق استثناء) و نه دانش‌جویان بلدند در این فضای غیر رقابتی، فرمولی موثر عرضه کنند و نه علم اقتصاد به کار می‌آید.

باید گفت در ایران هم علم اقتصاد، هم استاد اقتصاد و هم دانشجوی اقتصاد، مظلوم‌اند.

دو باره دکتر بهکیش در گفتگویی کوتاه تلگرافی اما پرمعنا نوشت: «رانت، اقتصاد را غیر رقابتی می‌کند و در نتیجه تعادل مناسبی در بازار به وجود نمی‌آید و البته کشف قیمت رقابتی هم در بازار صورت نمی‌گیرد و همان می‌شود که اکثر دولت‌ها در کشورهای در حال توسعه عاشق آنند؛ یعنی قیمت‌گذاری و آن زمان است که نقش اقتصاددان در سیاست‌گذاری به تحلیل می‌رود و بنگاه‌ها در این شرایط، به کارشناس اقتصاد نیاز ندارند؛ چه استاد اقتصاد برای مشورت و چه فارغ‌التحصیل برای تدوین برنامه‌ها و تحلیل‌های هزینه - فایده برای هر حرکت اقتصادی.

در شرایط غیر رقابتی، اهرم اصلی در اختیار دولت است نه بازار رقابتی که تنظیم آن به علم اقتصاد نیاز دارد. استادانی که درگیر پیدا کردن راه حل برای مشکلات نشده باشند و کار پژوهشی در ارتباط با مشکلات بنگاه‌ها یا محیط زیست یا دولت و ... نکرده باشند تدریس آن‌ها نیر محدود به نظریه‌ها و کتاب‌های ترجمه شده می‌شود و عملا دانش گسترده‌ای ناشی از شناخت اقتصاد کشور به وجود نیامده است که آن را تدریس کنند. این چنین می‌شود که دانشجو هم در مظلومیت گرفتار می‌آید.»

در این وضع به نظر شما چه انگیزه‌ای برای استاد باقی مانده که همچنان کتب مرجع تدریس کند؟

اوضاع را دوباره خرابتر کردند. در شرایط جذب رقابتی دانشجو برای اینکه ماشین تولید مدرک از کار نیفتد معیار ادامه تدریس استاد در کلاس تبدیل به میزان رضایت دانشجو شد و در حالی که اقتصاد کشور نیز معتاد غذای فوری (FAST FOOD) شده است و مدیران در پی راه‌های فست فودی برای حفظ کوتاه‌مدت میز خود شده‌اند، دانشجوی بینوا در این وانفسا فقط به دنبال مدرکی است بلکه اندکی به حقوق آباریکه‌اش اضافه شود و یا همان مدرک بی‌رنگ و لعاب بلکه موجبات استخدام حداقل موقتش را فراهم کند و در این گردونه، نه تخصص و میزان مهارت و تحقیقاتش، بلکه معیارهای دیگر، از جمله چاپلوسی و زیرآب‌زنی همکاران و ... موجبات ارتقای شغلی و احتمالا دریافت بیشتر مزایا باشد.

این اوضاع اخیرا برای برخی استادان نیز نامناسب‌تر شده است. هرآنچه تا کنون از لزوم ارتباط دانشگاه و صنعت و نظریه و عمل گفتیم، در مقابل در برخی سیستم‌های دانشگاهی استادانی را که خارج از دانشگاه در حوزه‌های اجرایی مشغول باشند، به هر بهانه عذر تقصیر می‌خواهند.

و اینک نکات بیشتر:

16- در حالی که اداره اقتصاد ایران هیچ ربطی به اصول علم اقتصاد و رقابت و تخصیص بهینه و بهبود رفاه جامعه ندارد و همه داستان، توزیع منافع حاصل از دلار نفتی در حین تزریق و ویروس تب هلندی به پیکره اقتصاد جامعه است؛

17- در وضعی که علم اقتصاد را به استهزاء می‌گیرند که فرمول‌هایتان جواب نمی‌دهد؛

18- در هنگامی که بابت ریال داده‌نشده بابت دلاری که در صندوق وجود ندارد، دولت را طلبکار از بانک مرکزی می‌دانند؛

19- در زمانه‌ای که استادان محترم با داشتن تحصیلات روابط بین‌الملل، تاریخ معاصر، مهندسی معدن، مدیریت مالی،

حسابداری، جامعه‌شناسی، حقوق، کارآفرینی، مدیریت و ... خود را متخصص علم اقتصاد می‌دانند و توصیه سیاستی می‌کنند، (که معمولاً ندیدم استادان اقتصاد در این امور دخالت کنند یا این حضرات در باره فیزیک و شیمی نظر بدهند، چرا که دخالت در اقتصاد برای همه ساده است چون ننه‌جان همه نیز، پنیر می‌خرند و تورم را درک می‌کنند)

20- در حالی که کار نکردن و پول گرفتن بابت بهره‌وری منفی، هنر که هیچ، بلکه حق مسلم باشد،

21- در روزگاری که مشخص نیست حداقل برخی افراد معدود، چرا و چگونه در حالی که دوره دکتری اقتصاد در کشور موجود است با کدام پول یا بورسیه یا حمایت، راهی فرنگ می‌شوند، دکتری می‌گیرند و برمی‌گردند و طیف‌های خاص راه‌اندازی می‌کنند،

22- در دوره‌ای که عده‌ای طرف مقابل را به کاسبی و طرف مقابل نیز آن‌ها را به خیانت متهم می‌کنند و این اتهامات نیز به صحنه قضاء نمی‌رود و فضای مجازی فقط سراسر هتاک‌های متقابل این عزیزان به یکدیگر است،

23- در حالی که حداقل زمان برنامه میان مدت پنج سال و برنامه بلندمدت اصلاح ساختاری ۲۰ ساله است و عمر دولت چهار سال و در صورت اقدامات عامه پسند شاید بشود ۸ سال،

24- در وضعی که هنگام کمبود برق، تولید و کارخانجات متوقف و خانه‌ها روشن باقی می‌مانند،

25- در وضعی که بجای خصوصی‌سازی و کاهش تصدی دولت بر اقتصاد، بخش عجیب‌الخلقه‌ای به نام خصولتی در اقتصاد به دنیا معرفی می‌کنیم و حتماً هیچ ربطی به الیگارشی هم ندارد،

26- در حالی که دستور صریح بالاترین مقام، اجرای اصلاحیه سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی یعنی آزادسازی اقتصادی است و کافی است به تجربه چین بنگریم که برای توسعه بخش خصوصی، اموال عمومی جامعه را حراج نکرد بلکه از بخش خصوصی دعوت کرد تا در صنایع مورد نظر سرمایه‌گذاری کنند و همان امتیازات و معافیت‌ها و امکانات ویژه بخش دولتی را در اختیارشان قرار داد و گفت حال به راحتی با کارخانه مشابه دولتی، بدون ترس رقابت کنید و سیستم بانکی‌شان علاوه بر سود و جرایم و دیرکرد و سایر هزینه‌های وصول نسبت به تملک کارخانجات و زمین‌گیر کردن تولید اقدام نمی‌کند.

27- در زمانی که وسط شوره‌زار، مرکز تجاری می‌سازند و یکبار بعد از چند سال، همان مرکز تجاری در بیابان ساخته شده دقیقاً در وسط منطقه آزاد تجاری قرار می‌گیرد که یعنی همچنان بهره‌مندی از رانت حداقل اطلاعاتی پابرجاست،

و بسیاری موارد دیگر که عیان است حتی به این فکر می‌کنم که بگویم: دلال نیز در اقتصاد ایران مظلوم است.

احتمالاً مظلومیت دلال را به دیده شک می‌نگرید.

دلال کیست؟ همان که همواره عامل گرانی و همه خبائت‌های اقتصادی معرفی شده است. همان که هر زمان، هر کالایی کمیاب و گران شد مقصرش دانستند و دانستیم؛ یعنی واسطه بین تولیدکننده و مصرف‌کننده یا همان ارائه‌کننده خدمات توزیعی.

دکتر محمود اولاد در یادداشتی به خوبی این موضوع را با این عنوان که آیا دلال‌ها می‌توانند عامل تورم باشند؟ واکاوی کرده است، او نوشته است: « دلالان و سفته‌بازان از چه محلی کسب درآمد و سود می‌کنند؟ سه راه دارند:

۱- یا باید از محل هزینه مبادله، سود کنند. یعنی اینکه فروشنده‌ای دنبال خرید کالا (مثلاً مسکن) خود هست و برای نقد شدن کالایش عجله دارد. اما پیدا کردن خریدار زمان می‌برد. در این حالت، فروشنده حاضر است بین زودتر فروختن کالا با قیمت اندکی پایین‌تر یا دیر فروختن با قیمت بالاتر انتخاب کند. اگر گزینه اول را انتخاب کند، دلال از او می‌خرد و دلال تفاوت زمان زود فروختن و دیر فروختن و صبر منتظر خریدار ماندن را سود می‌کند (این اصل دلالی است).

۲- دلال یا سفته‌باز، تغییری در کالای خریداری شده می‌دهد (مثلاً رنگ کردن دیوار ساختمان، تعمیر خودرو و ...) و ارزش

افزوده ای ایجاد می‌کند و می‌فروشد.

۳- رانت اطلاعاتی: دلال یا سفته باز از طرق مختلف، سریع‌تر از دیگران از اطلاعات موثر بر قیمت اطلاع حاصل می‌کند!

از سه حالت فوق، صرفاً حالت سوم مربوط به سوء استفاده و یا غیراخلاقی است. راه رفع آن هم، شفافیت اطلاعات و تصمیم‌گیری‌ها و رفع رانت اطلاعاتی؛ و عموماً منشا آن تصمیمات دولتی و حاکمیتی است؛

بنابراین هروقت در هر زمینه ای دلیل افزایش قیمت‌ها و تورم را منتسب به دلالت و سفته بازان کردند، بدانید:

- دروغ می‌گویند و با فرافکنی ناکارآمدی خود را سرپوش می‌گذارند!
- خودشان به عنوان کانون تولید اطلاعات و ایجاد رانت اطلاعاتی، عامل اصلی شکل‌گیری دلالتی و سفته بازی مبتنی بر رانت اطلاعاتی هستند!»

دکتر اولاد در نوشته‌اش به سفته‌بازان نیز اشاره کرد. اما سفته‌باز یا نوسان‌گیر کیست؟

کسی که در پی آربیتراژ یا همان اختلاف بازدهی در بازارهای مختلف دارایی است. اگر آربیتراژ وجود دارد، نوسان‌گیر مقصر نیست، کسانی که در تعادل اقتصادی جامعه (بخوانید تعادل نش- جان نش ریاضی‌دان نابغه و مبدع نظریه تعادل و بازی است) خلل ایجاد می‌کنند از روی سهل یا عمد، مقصرند. بلکه مقصرند چون زمینه‌ای ایجاد می‌کنند که عده‌ای خاص بتوانند منافع خاص ببرند و عده کثیری دیگر، فقط تماشا و احساس تبعیض کنند.

کافی است کمی حافظه‌مان را قلقلک دهیم:

- آن زمان که حواله تحویل خودرو در آینده به قیمتی بسیار کمتر از بازار فروختند، عادت دادند به پیگیری آربیتراژ و نوسان‌گیری.
- آن زمان که شروع کردند به فروش تراکم و ...، عادت دادند به نوسان‌گیری.
- آن زمان که حواله سیم‌کارت را بسیار ارزان‌تر از بازار فروختند، عادت دادند به نوسان‌گیری.
- آن زمان که در شبکه بانکی جنگ سپرده راه انداختند و بانک‌ها مردم را تشویق به سپرده‌گذاری برای کسب چند صدم درصد سود روزشمار بیشتر حریص کردند، عادت دادند به نوسان‌گیری.
- آن زمان که تبلیغ قرض‌الحسنه کردند و برای ثواب اخروی جوایز بی‌شمار گذاشتند و مردم دریافتند بانک‌ها منابع قرض الحسنه می‌گیرند اما معلوم نیست در کدام مصارف خرج می‌شود، عادت دادند به نوسان‌گیری.
- آن زمان که برخی توانستند از یک یا چند بانک، وام کلان بگیرند و با یک گردش مالی، با همان منابع بانک جدید تاسیس کنند و با جنگ قیمتی، سپرده جدید نیز جذب کنند، مردم را عادت دادند به نوسان‌گیری.
- آن زمان که افراد خاص را مسئول توزیع ارز و سکه و ... به قیمت کمتر از بازار به شیوه پول پاشی برای مثلاً کنترل و تنظیم بازار کردند، عادت دادند به نوسان‌گیری.
- اساساً از همان زمان که قیمت دستوری تعیین کردند و در خلوت، آن کار دیگر شد، مردم دریافتند که برای حفظ ارزش دارایی اندکشان راهی جز نوسان‌گیری و صف ایستادن ندارند.

نکته جالب این‌جاست که برای همه این امور تنها یک مشکل داشتند، مشکل کمبود منابع برای سرمایه‌گذاری، غافل از این که علم اقتصاد برای این کار ضابطه دارد. می‌توان با تعمیق بازار بدهی و انتشار اوراق قرضه دولتی و شرکتی و بنگاهی، تامین مالی کرد و سپس کالای تولید شده را در شرایط بازار و بدون آربیتراژ عرضه کرد. البته برای امتناع از این کار، بهانه اشکال شرعی روی اوراق تراشیدند که مشخص نیست چرا این بهانه در نظام و عملکرد بانکی مورد مذاقه نیست و چرا به همان سبک بانکی این اشکال را رفع نکردند.

و اینجاست که برمی‌گردم به ابتدای سخن که از معصومیت از دست رفته سخن گفتم. آری اینگونه معصومیت اقتصادی در این گردونه رانتي از دست رفت.

و جدیدترین شیوه سلب سرمایه اجتماعی را همین اواخر در بازار سرمایه به‌کار بستند و اینک در پی بازگرداندن به ظاهر اعتماد به بورس هستند؛ بازاری را که در همه دنیا به بازار دارای ریسک، شناخته شده است، می‌خواهند تبدیل به بازار سهام اما بدون صرف سهام تبدیلیش کنند.

باور کنید همه این مشکلات یک راه حل ساده دارد که البته فوری و بدون درد نیست. بازگشت به علم اقتصاد، پرهیز از رانت و اصلاح زیرساخت‌های بازار و در خلاصه‌ترین جمله این‌که: دولت، دست از سر بازار بردارد. مردم بلدند بازار خود را اداره کنند. بساط انواع مجوز و انحصار و امضای طلایی خود را جمع کنید تا ببینید مردم چگونه بازار را به بهترین شکل تنظیم می‌کنند. باور ندارید؟ به بازار تولیدات کشاورزی بنگرید که هرچه بر سرشان آمده هنوز سرپا هستند چون خصوصی هستند. همانند دایه نامهربان، ترسناک و زشتی هستید که می‌خواهید از روی مهربانی، کودک نگران و گریان را ساکت کنید. لازم نیست این کودک گریان را تکان دهید و لالایی بخوانید. کافی است او را به زمین بگذارید تا نترسد، خودش ساکت می‌شود و حتی بیشتر با شما همراه خواهد شد. شما حمیرای امروز اقتصاد یعنی بساط رانت را جمع کنید تا مردم بدانند تبعیض نیست، حتی در سخت‌ترین اوضاع در کنارتان می‌مانند و معصومیتشان در اقتصاد دوباره نمایان می‌شود.